

بسط تجربه نبوی در بوته نقد (۱)*

حجت الاسلام و المسلمین حبیب‌الله طاهری**

چکیده

تردید نیست که پیامبری پیامبر به وحی است؛ یعنی پیامبر کسی است که ارتباط ویژه‌ای با خدا دارد و از طریق این ارتباط حقایق را درک و به دیگران القا می‌کند. بر همین مبنا وحی در بینش اسلامی از جایگاه خاصی برخوردار است و محور اصلی آموزه‌های دینی و معارف آسمانی تلقی می‌گردد. به تعبیر دیگر، اسلام دین وحی و قرآن محصول آن می‌باشد؛ لذا هر نوع تحلیل و تفسیر وحی در حقیقت تحلیل و تفسیر بنیاد اسلام است و هر خطایی در آن، سبب انحراف افکار و تحریف اسلام و برداشت نادرست از آن خواهد شد. اخیراً یکی از نظریه پردازان کشور ما در کتابی به نام «بسط تجربه نبوی» به تفسیر و تحلیل وحی پرداخته، آن را تجربه نبوی دانسته و از این نظر دفاع کرده است. از آن جا که دستاورد این نظریه انکار وحی و رسالت به معنای واقعی آن، و تفسیر وحی به معنایی است که مورد انکار دانشمندان اسلامی، بلکه خلاف صریح آیات قرآنی است؛ در این نوشتار کوتاه در صدد بررسی و نقد این نظریه هستیم و ایرادهایی را بر آن وارد دانسته‌ایم.

واژگان کلیدی: وحی، رسالت، نبوت، بسط، تجربه دینی، تجربه نبوی، افعال گفتاری.

مقدمه

«وحی» در اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار و اساس و محور اصلی آموزه‌های دینی و منبع همه معارف است. تبلور وحی، قرآن مجید است که لفظ، صوت، حروف و زبان آن از نظر مسلمانان کلام الهی است که با ویژگی‌های اعجاب‌انگیز و بلاغتی بی نظیر در طول اعصار و قرون در اختیار بشر قرار دارد و از طریق تلاوت آن می‌توان به طور مستقیم با کلام خداوند ارتباط برقرار کرد.

اسلام دینی است مبتنی بر وحی که در مقابل ادیان وحیانی دیگر مدعی برخورداری از عالی‌ترین درجه وحی است، و قرآن تجسم وحی الهی است که از طرف خدا بر قلب پیامبر نازل شده است؛ لذا تحلیل وحی، در واقع، تحلیل بنیاد اسلام است و قهراً هر خطایی که در آن صورت گیرد، به تحریف اسلام و برداشت نادرست از آن خواهد انجامید.

در طول تاریخ، برای وحی و رسالت رسولان الهی، تحلیل و تفسیر و توجیه‌های نادرستی به عمل آمده که همه آن‌ها در یک جهت مشترک بوده‌اند و آن این که وحی، جنبه الهی و آسمانی و نزول از عالم بالا ندارد، بلکه وحی ساخته و پرداخته مدعی نبوت است که ضمیر و روان ناخودآگاهش مطلبی به او القا می‌کند و او آن چه را از درون خود می‌یابد «وحی» می‌نامد! وگرنه، نه فرشته وحی در کار است و نه وحی و گزارشی از خارج از ذهن و درون او حقیقت دارد. البته این تحلیل‌ها در هر عصری به تناسب همان عصر و با زبان همان روز انجام می‌گیرد و البته هر روز مدرن‌تر از روز قبل مطرح می‌گردد. روزی عرب جاهلی منشأ وحی را خیالات و جن زدگی! و روزی نظریه پردازان مادی منشأ آن را روان ناخودآگاه و ضمیر مخفی! و روزی هم منشأ وحی را تجربه نبوی معرفی کرده‌اند!

یکی از نظریه پردازان زمان ما (دکتر عبدالکریم سروش) وحی را تجربه نبوی می‌داند و به آن جنبه بشری می‌دهد و صریحاً می‌گوید: «در قبض و بسط تئوریک شریعت، سخن از بشری بودن و تاریخی بودن و زمینی بودن معرفت دینی می‌رفت و اینک در بسط تجربه نبوی سخن از بشریت و تاریخت خود دین و تجربه دین می‌رود.» (سروش، بسط تجربه دینی، ۱۳۷۹، ص ۷). باز می‌گوید: «وحی تابع پیامبر است نه پیامبر تابع وحی و فرشته وحی اختیار نزول و صعودش در دست پیامبر

است و پیامبر محل و موجد قابل و فاعل تجارب دینی بود» (همان ص ۱۳ و ۱۴). همو باز می‌گوید: «... این که ملکی بر پیامبر نازل شود و در گوش او یا در دل او حرفی می‌خواند و او هم یاد می‌گیرد و به دیگران درس می‌دهد من چنین تلقی ندارم» (فصل نامه فرا راه، ص ۲۰).

او این نظریه را نخست در تاریخ ۷۶/۵/۲، در طی یک سخنرانی در جمع عده‌ای در تهران، مطرح کرد؛ سپس در مجله کیان شماره ۴۷ و سایر مجلات منتشر ساخت و سپس در کتابی به نام «بسط تجربه نبوی» به طور مبسوط مطرح نمود.

با مراجعه به کتاب مذکور روشن می‌شود که منظور ایشان در ابراز این نظریه این است که «پیامبر در برهه‌ای و مقطعی از تاریخ به دنیا می‌آید، با آداب و سنن و فرهنگ و زبان و افسانه و جهان بینی و اخلاق همروزگاران خویش می‌بالد و پرورده می‌شود و سپس در درون همان ساختار و در همان قالب حالت یا احساسی به وی دست می‌دهد که می‌توان تجربه دینی‌اش نامید.

پیامبر وقتی می‌خواهد احساس درونی خود را بیان کند، بناچار آن را به زبان رایج زمان و مکان خویش بیان می‌کند که معمولاً آمیزه‌ای است از اساطیر و مجاز و تشبیه و استعاره و قراین حالی و مقالی. پیداست که زندگی در فکر و فرهنگ آن محیط و استفاده از زبان متداول محیط، دین و زبان دین و متن دینی را زمانی و مکانی و به تعبیری تاریخی می‌کند و بر این مبنا همه چیز دین از اصول و فروع، عقاید، احکام و اخلاق، سراسر تاریخی و ارزش اعتبار آن‌ها هم تابع تاریخ آن‌هاست و برای دوره‌های دیگر اعتبار ندارند و در واقع تاریخ مصرف آن‌ها گذشته است.

بر این مبنا، پیامبر همانند یک سیاستمدار یا سردار جنگ است که خود هیچ برنامه دقیق و مشخصی برای کار خود ندارد، بلکه در انتظار وقوع حوادث و بروز برخوردهاست تا در هر برخوردی فراخور آن برخورد بیندیشد و تصمیم بگیرد و گاهی هم اندیشه نبوغ‌آمیزی به خاطرش خطور می‌کند و اگر ادیب هم باشد آن اندیشه را در قالب عبارات ادیبانه بیان می‌کند. به هر حال براننده هر کنش بیرونی واکنشی نشان می‌دهد؛ لذا همان طور که شاعر بتدریج شاعرتر می‌شود و سردار جنگ پیوسته ورزیده‌تر می‌شود و سیاستمدار سیاستمدارتر، و این همه بر اثر تعامل و داد و ستد آن‌ها با محیط

اجتماعی و حتی طبیعی است، پیامبر نیز بر اثر همین داد و ستد با محیط ورزیده تر و کار آزموده تر و به تعبیر دیگر پیامبر تر می شود» (سروش، ۱۳۷۹، ص ۱۰ - ۱۱).

در بررسی این نظریه نخست وحی را در دیدگاه اسلام و انظار گوناگون مطرح و سپس ایرادهای وارده بر نظریه تجربه نبوی را مورد توجه قرار می دهیم.

آن چه در این نوشتار (در ضمن دو مقاله) مورد بررسی قرار می گیرد عبارت است از:

اول - وحی در انظار گوناگون؛

دوم - لوازم نظریه بسط تجربه نبوی؛

سوم - ایرادهای دیگر.

اول - وحی در انظار گوناگون

در طول تاریخ در مورد وحی، نظرها و دیدگاههای مختلفی ابراز شده که توجه به آنها در این مبحث ضروری است. نظریه تجربه دینی یکی از آن نظرهاست که در مورد وحی از ناحیه دانشمندان غربی مطرح شده و صاحب نظریه بسط تجربه نبوی از آن نظریه پیروی کرده است. آگاهی از آن دیدگاهها در این نوشتار مفید و لازم است.

۱- وحی در دیدگاه اسلام

ناگفته پیداست که راه یافتن به عالمی که ما را به آن راهی نیست و بکلی از آن بیگانه ایم ممکن نیست؛ حتی اگر شخص پیامبر نیز وحی و آن عالم را برای ما شرح دهد ما جز شبیحی از این جهان مرموز و اسرارآمیز نخواهیم دید.

برای آگاهی از دیدگاه اسلام در مورد وحی، باید به کتاب و سنت مراجعه کرد؛ زیرا منبع اصلی برای درک حقایق اسلامی کتاب و سنت است.

شخصی از حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام)، از «وحی» پرسید. حضرت با استعانت از آیات قرآنی،

آن را در هفت معنا خلاصه کرد: (مجلسی، ۱۳۹۶ ق، ج ۱۸، ص ۲۵۴).

الف - وحی به معنای آنچه به پیامبران از جانب خدا نازل می‌شود

در قرآن کریم بیش از هفتاد بار از وحی یاد شده است؛ مانند «انا اوحینا الیک كما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده و اوحینا الی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و آتینا داود زبوراً؛ ما به تو وحی فرستادیم همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (طوایف بنی اسرائیل) و عیسی و ایوب و یونس و هارون وحی نمودیم و به داود زبور دادیم» (نساء، ۱۶۳).

ب - وحی به معنای الهام (سروش غیبی)

انسان گاه پیامی را دریافت می‌کند که منشأ آن را نمی‌داند، بویژه در حالت اضطرار که گمان می‌برد راه به جایی نمی‌برد، ناگهان درخششی در دل او پدید می‌آید که راه را بر او روشن می‌سازد و او را از آن تنگنا بیرون می‌آورد. این پیام‌های ره‌گشا همان سروش غیبی است که از عنایت الهی سرچشمه می‌گیرد و از آن در قرآن به وحی، تعبیر شده است؛ نظیر وحی به مادر موسی: «و اوحینا الی امّ موسی ان ارضیه...» (قصص، ۷) و یا وحی به زبور عسل: «و اوحی ربک الی النحل...» (نحل، ۶۸).

ج - وحی به معنای اشاره پنهانی

درباره زکریا آمده است: «فخرج علی قومه من المحراب فاوحی الیهم ان سبّحوا بکرة و عشیاً؛ زکریا از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آن‌ها گفت: صبح و شام خدا را تسبیح گویند» (مریم، ۱۱).

د - وحی به معنای تقدیر

مانند «و اوحی فی کل سماء امرها؛ خداوند در هر آسمان تقدیر و تدبیر لازم را فرمود» (فصلت،

ه - وحی به معنای امر

مانند «و اذ اوحیت الی الحوارین ان آمنوا بی و برسولی؛ به خاطر بیاور هنگامی که به حواریین امر کردم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید» (مائده، ۱۱۱).

و - وحی به معنای دروغ‌پردازی و القانات شیطانی

مانند «و کذالک جعلنا لکلّ نبیّ عدوّاً شیاطین الأنس و الجنّ یوحی بعضهم الی بعض زحرف القول غروراً؛ این چنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و دروغ او را به طور سری به یکدیگر می‌گفتند» (انعام، ۱۱۲).

ز - وحی به معنای خبر

مانند «و جعلنا هم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات؛ و آن‌ها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند و انجام دادن کارهای نیک را به آن‌ها خبر دادیم» (انبیاء، ۷۳).
در مجموع از موارد استعمال وحی و مشتقات آن می‌توان نتیجه گرفت که وحی از سوی پروردگار دو گونه است: «تشریحی» و «تکوینی».

«وحی تشریحی» همان است که بر پیامبران فرستاده شده و بر اساس رابطه خاصی که میان آن‌ها و خدا وجود دارد، پیامبران فرمان‌های الهی و حقایق عالم بالا را از این طریق دریافت می‌کردند.
«وحی تکوینی» در واقع همان غرائز و استعدادها و شرایط و قوانین تکوینی خاصی است که خداوند در درون موجودات مختلف جهان قرار داده است.

چنان که ملاحظه می‌کنید، در کلام مذکور از امیر المؤمنین (علیه السلام) و آیات قرآنی مورد استشهاد، حقیقت وحی بیان نشده، بلکه آثار و اهداف آن تعریف شده و از طریق تقسیم وحی، وحی را معرفی فرموده است؛ این نیست مگر به خاطر نکته‌ای که در ابتدای سخن گفته‌ایم؛ یعنی عدم امکان فهم ما به حقیقت وحی؛ ولی آن چه می‌توانیم درباره وحی بگوییم و آن را در حد فهم تعریف کنیم عباراتی از این قبیل است: «وحی همان القای الهی است که به منظور تحقق نبوت و بشارت و انذار صورت

می‌گیرد» و یا «وحی نوری است که خداوند به وسیله آن هر کدام از بندگان را که بخواهد هدایت می‌کند» و یا «وحی وسیله‌ای است برای ارتباط با عالم غیب و درک معارف از آن عالم» (طاهری، درس‌هایی از علوم قرآنی، ۱۳۷۷، ص ۲۴۷) و یا «وحی همان سروش غیبی است که از جانب ملکوت اعلا به جهان ماده فرود آمده است» (معرفت، ۱۳۷۸، ص ۱۹)، چنان که می‌فرماید: «و آنه لتنزل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرين بلسان عربی مبین» (شعراء، ۱۹۱) و یا می‌گوید: «ذلک ممّا اوحی الیک ربک من الحکمة» (اسراء، ۳۹). همچنین خداوند از زبان پیامبر چنین نقل می‌کند: «... و اوحی الیّ هذا القرآن لآنذرکم به و من بلغ» (انعام، ۱۹).

به هر حال آن چه از آیات و روایات استفاده می‌شود، وحی از عالم بالا و نوعی ارتباط عالم سفلی با عالم علوی و عبارت از حقایقی است که از طرف پروردگار به پیامبران القا می‌شود و پیامبران نیز آن را بی‌کم و کاست به بندگان خدا برای هدایتشان ابلاغ می‌نمایند، و این وحی رسالی که مورد بحث ماست به یکی از سه نحو به پیامبران القا می‌شود:

این نحوه وحی از طریق خلق صوت و القای وحی به وسیله فرشته وحی صورت می‌گیرد؛ چنان که در قرآن کریم سوره شورا آیه ۵۱ و ۵۲، آمده است: «و ما کان لبشر ان ینطق به الا وحیاً، او من وراء حجاب او یرسل رسولاً فیوحی بأذنه ما یشاء انّه علی حکیم، و کذالک اوحینا الیک روحاً من امرنا؛ هیچ بشری نمی‌تواند با خدا سخن بگوید. جز از طریق وحی و یا از ورای حجاب و یا به وسیله فرستاده که به فرمان خدا، آنچه را اراده کرده است وحی می‌کند. بدرستی که اوست خدای بلند مرتبه و حکیم، و ما این چنین بر تو از جانب خودمان وحی کرده‌ایم».

طبق این آیه شریفه بشر از سه طریق می‌تواند با خدا رابطه برقرار کند:

۱- وحی مستقیم: این طریق، القای مستقیم وحی و بدون واسطه بر قلب پیامبر است؛ پیامبر در

این رابطه می‌گوید: «انّ روح القدس ینفث من روعی؛ روح القدس در درون من می‌دمد» (سیوطی، ج ۱، ص ۴۴).

۲- خلق صوت: بدین صورت که سخنی شنیده می‌شود؛ ولی گوینده آن دیده نمی‌شود؛ چنان که

خداوند با ایجاد صدا در هوا، با موسی سخن گفت، به طوری که موسی از هر طرف آن صدا را می‌شنید، همان گونه که خداوند در شب معراج با پیامبر اسلام سخن گفت. گفتار از پشت پرده (من وراء حجاب) کنایه یا تشبیه است؛ زیرا گوینده آن محجوب و غیر قابل رؤیت است.

۳- القای وحی به وسیله فرشته: یعنی به فرمان خدا فرشته‌ای دستورات خدا را به پیامبر

می‌رساند و به قلب او القا می‌نماید.

حاصل آن که با مراجعه به آیات و روایات در باب وحی، هیچ‌گاه سخن از حدیث نفس و خیال‌پردازی پیامبر، و تجربه نبوی و مواجهه وی با خدا و تفسیر آن مواجهه به وحی نمی‌باشد؛ و نیز این گونه نمی‌توان پنداشت که پیامبر چنین می‌بیند که «گویی» کسی نزد او می‌آید و در گوش و دل او پیام‌ها و فرمان‌هایی را می‌خواند؛ و چنین نیست پیامبر اندیشه‌های خیال‌پردازانه خود را به عنوان وحی شنیده و نام آن را وحی نهاده است، بلکه وحی و جبرئیل و نزول او از طرف خدا و القای مطالب در قلب پیامبر همه حقایقی هستند که قرآن از آن‌ها خبر داد و انکار این حقایق انکار اصل نبوت و وحی است (تفصیل آن در آینده خواهد آمد).

۲- وحی قرآنی در دیدگاه اعراب جاهلی

مخالفان وحی و نبوت در هر عصری به تناسب فهم‌شان از وحی تعبیری داشتند؛ اعراب جاهلی و مشرکان صدر اسلام، گاهی از وحی قرآنی تعبیر به خواب‌های آشفته می‌کردند: «بل قالوا اضغاث احلام...» (انبیاء، ۵) و گاهی از آن به «افترا» یاد می‌کردند، یعنی قرآن ساخته خود پیامبر و کلام اوست که به خدا نسبت داده شده است: «ام یقولون افتراه» (هود، ۱۳) و گاهی آن را شعر می‌خواندند که از یک شاعر خیال‌پرداز قوی صادر شده است: «... بل هو شاعر...» (انبیاء، ۵) و گاهی آن را سخنی بی پایه از یک انسان جن زده، معرفی می‌کردند و پیامبر را مجنون و شخصی می‌دانستند که فاقد عقل سالم است و با خیالات و اوهام سر و کار دارد: «کذالک ما اتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون» (ذاریات، ۵۲).

قدر مشترک بین این دیدگاهها این نکته است که قرآن وحی آسمانی و الهی نیست که از طرف خدا بر پیامبر نازل شده باشد، بلکه مخلوق تخیل شخص مدعی نبوت است؛ یعنی این شخص از قدرت خیال قوی برخوردار است به طوری که این قدرت فضای ذهن او را در اختیار گرفته و می‌تواند چیزهایی که از حقیقت و واقعیت برخوردار نیستند، لباس واقعیت بپوشاند.

۳- وحی در دیدگاه روشنفکران مادی

با پیشرفت زمانه و عبور از عصر جاهلیت و ورود به عصر روشنگری و علم و آگاهی، مخالفان وحی و نبوت که می‌خواهند برای همه چیز تفسیر مادی داشته باشند، چه تعبیری از وحی دارند؟ با دقت در گفته‌ها و تفسیرهای آنها، معلوم می‌شود که اینان نیز همان ادعای عرب جاهلی را تکرار می‌کنند و وحی را مخلوق نفس پیامبر می‌دانند؛ لکن اینان در عباراتی زیبا و فریبنده وحی را «وحی نفسی» می‌دانند نه آسمانی و الهی و سخنشان آن است که «پیامبران بر اثر انقطاع از مردم و توجه به خدا، در خلوت و تنهایی پیرامون آرمان‌های عالی و بشردوستانه به تفکر نشسته‌اند. آنان فکر می‌کردند که امت خود را از طریق برنامه‌هایی که در اختیارشان می‌گذارند اصلاح کنند. یک چنین اندیشه مداوم، آن هم در مکان خلوت، سبب می‌شود که قوه تخیل، قوی و نیرومند گردد. از این جهت، پیامبران آنچه را فکر می‌کردند، در برابر دیدگاه عقل خود حاضر و آماده می‌دیدند. ناگهان صدایی می‌شنیدند که می‌گوید: تو رسول خدا هستی. در این حال تصویری را در برابر خود مشاهده کرده، چنین تلقی می‌کردند که او آورنده وحی از جانب خداست و با شنیدن جمله‌های موزون و بلیغ گمان می‌کردند که همه مطالب از عالم بالا بر آنان فرو فرستاده شده است، غافل از این که نفس و قوه تخیل آنهاست که افاضه می‌کند و این مسایل را در برابر آنان مجسم می‌سازد.

حاصل آن که کلیه رؤیاها و صورت‌هایی که مشاهده می‌کردند، معلول تصورات ذهنی آنان بوده است که به نفس پیامبر قوه و قدرت می‌بخشید که آن چه را سالیان دراز آرزو می‌کرد در مقابل خود مشاهده کند» (محمد فرید وجدی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۷۱۵).

۴- وحی در نگاه اندیشمندان غربی

در غرب در خصوص سرشت وحی سه دیدگاه وجود دارد:

الف - دیدگاه گزاره‌ای: بر اساس این دیدگاه وحی گونه‌ای انتقال اطلاعات است. خداوند حقایق را به پیامبر انتقال می‌دهد که مجموعه این حقایق، اساس وحی را تشکیل می‌دهند. در این دیدگاه، حقایق وحیانی، گزاره‌هایی هستند که از زبان‌های طبیعی استقلال دارند؛ حقایق را که خدا یا فرشته وحی بر قلب پیامبر القا می‌کند، صورت زبانی خاصی ندارند. این حقایق، اطلاعات محض هستند و پیامبر به آن‌ها لباس زبانی خاص می‌پوشاند. حقایق گزاره‌ای برای ما امور آشنایی هستند. وقتی که ما با اشاره مطالبی را به دیگران می‌فهمانیم، در واقع حقایق را به آن‌ها القای می‌کنیم. این حقایق در قالب زبانی خاص نیستند. از این گذشته ممکن است از طریق نمادها و یا علایمی حقایق گزاره‌ای را به دیگران انتقال دهیم. علایم راهنمایی نیز چنین کارکردی دارند، این دیدگاه از قرون وسطی میان متکلمان مسیحی مطرح بود.

ب - دیدگاه تجربه دینی: این دیدگاه که از زمان ماخر^۱ (۱۷۶۸ م - ۱۸۴۳ م) در الهیات پروتستان مطرح شد، بر مواجهه پیامبر با خدا تأکید شده، سرشت وحی را همین مواجهه می‌داند. به عبارت دیگر وحی در این دیدگاه به این معنا نیست که خدا پیامی را به پیامبر القا کرده است، بلکه پیامبر مواجهه‌ای با خدا داشته و از این مواجهه تفسیری دارد. آن چه ما به عنوان «پیام وحی» می‌شناسیم، در واقع همان تفسیر پیامبر و ترجمان او از تجربه‌اش می‌باشد. میان خدا و پیامبر جملاتی رد و بدل نشده، خود تجربه فارغ از زبان است. زبان صورتی است که پیامبر در قالب آن، تفسیر خود را به دیگران انتقال می‌دهد؛ در واقع وحی کلام پیامبر است نه کلام خدا.

ج - دیدگاه افعال گفتاری: این دیدگاه در قرن بیستم مطرح شد و متکلمان و فلاسفه دینی که متأثر از آثار «آستین»^۲ فیلسوف تحلیلی بودند، آن را مطرح کردند. طبق این دیدگاه وحی خدا بر پیامبر

1. Mukher.

2. Astin.

به این معانی است:

- ۱- خدا جملاتی معنادار را از زبانی خاص برای پیامبر اظهار کرد (فعل گفتار)؛
 - ۲- این جملات مضمونی خاص داشتند؛ یعنی خدا با این جملات مضامینی مخصوص را به پیامبر انتقال داد (فعل ضمن گفتار).
 - ۳- خداوند به این وسیله پیامبر را به کارهایی وادار کرد (فعل بعد گفتار).
- امروزه در باب وحی، دیدگاه افعال گفتاری بیش تر مطرح است تا دیدگاه تجربه دینی. این دیدگاه حداقل دو ادعا دارد: اول آن که وحی سرشت زبانی دارد، و از زبان مستقل نیست. «خدا بر پیامبر وحی کرده است»؛ به این معناست که او با خدا ارتباطی زبانی برقرار کرده است. دوم آن که خدا در این ارتباط زبانی، افعال گفتاری انجام داده است. خدا جملاتی معنادار را از زبانی خاص بر پیامبر اظهار کرده این جملات محتوایی و مضمون خاص داشته‌اند. (قائمی نیا، ۱۳۸۱، ص ۳۵، ۴۶، ۶۸، ۷۴، ۲۰۶ و ۲۰۷).

با توجه به وجود سه دیدگاه در باب وحی، هر بحثی که در خصوص وحی صورت می‌گیرد باید پیش از هر چیز تکلیف خود را با این دیدگاه‌ها روشن کند؛ زیرا هر نظریه پیامدهای خاص خود را دارد، در این میان تنها دیدگاه نادرستی که با وحی اسلامی یقیناً سازگاری ندارد، دیدگاه تجربه دینی است که متأسفانه صاحب مقاله «بسط تجربه نبوی» این دیدگاه را قائل است و با تقریری خام از این دیدگاه به سایر دیدگاه‌ها توجهی نکرده است.

۵- وحی در دیدگاه سروش (تجربه نبوی)

چنان که اشاره شد آقای سروش در تفسیر پدیده وحی در بین نظرهای سه گانه دانشمندان غربی، از دیدگاه تجربه دینی پیروی کرده، آن را قابل بسط و توسعه دانسته است. ایشان در کتابی به نام «بسط تجربه نبوی» نظریه تجربه نبوی را به طور کامل توضیح داده، مقصود خود را واضح و آشکارا بیان کرده است. این نظریه لوازمی دارد که پذیرش آن برای مسلمان ممکن نیست، ما برای آگاهی

بیش‌تر به نظریه ایشان، نخست برخی از عبارات ایشان را نقل و سپس آن را نقد می‌کنیم:

«در قبض و بسط تئوریک شریعت، سخن از بشری بودن و تاریخی بودن و زمینی بودن معرفت دینی می‌رفت و اینک در بسط تجربه نبوی، سخن از بشریت و تاریخت خود دین و تجربه دینی می‌رود» (سروش، ۱۳۷۹، ص ۷).

«در این تجربه، پیامبر (ﷺ) چنین می‌بیند که گویی کسی نزد او می‌آید و در گوش و دل او پیام‌ها و فرمان‌هایی را می‌خواند و او را مکلف و موظف به ابلاغ آن پیام‌ها به آدمیان می‌کند و پیامبر (ﷺ) چندان به آن فرمان و آن سخن یقین می‌آورد و چنان در خود احساس اطمینان و دلیری می‌کند که آماده می‌شود در مقابل همه تلخی‌ها و تنگی‌ها و حمله‌ها و دشمنی‌ها یک تنه بایستد و وظیفه خود را بگذارد» (همان، ص ۳).

«اگر پیامبری به معنای نزدیک‌تر شدن به عوالم معنا و شنیدن پیام سروش‌های غیبی، یک تجربه است، در آن صورت می‌توان این تجربه را افزون‌تر، غنی‌تر و قوی‌تر کرد؛ یعنی همان‌طور که تجربه‌گری می‌تواند آزموده‌تر و مجرب‌تر شود، پیامبر هم می‌تواند بتدریج پیامبرتر شود، شاعر هم می‌تواند شاعرتر، هنرمند، هنرمندتر و عارف، عارف‌تر و مدیر، مدیرتر شود و... لذا پیامبر تدریجاً هم عالم‌تر می‌شد، هم متیقن‌تر، هم ثابت‌قدم‌تر، هم شکفته‌تر، هم محبوب‌تر و در یک کلام پیامبرتر» (همان، ص ۱۱-۱۰).

«ابن خلدون در باب وحی و تجربه پیامبرانه سخنان بسیار شنیدنی و نیکویی دارد. می‌گوید: پیامبر بتدریج تحمل بیش‌تری به وحی پیدا کرد. ابتدا وقتی آیات قرآن بر او نازل می‌شد، سرعت تحملش به پایان می‌رسید، به همین سبب سوره‌ها و آیه‌های مکی کوتاه‌اند؛ اما آیه‌ها و سوره‌های مدنی بلندتر و حتی چنان‌که مورخان آورده‌اند، نصف سوره توبه وقتی که پیامبر (ﷺ) بر ناقه خود سوار بودند، یکبار بر ایشان نازل شد. این بدان سبب بود که رفته رفته تجربه پیامبرانه برای پیامبر آسان‌تر شده بود. پس از نقل عبارت ابن خلدون در این رابطه به سخن طبری اشاره می‌کند و می‌گوید: حتی پیامبر اسلام در بدایت امر و پس از نزول اولین

آیات سوره علق چنانکه طبری می‌آورد، هراسناک شده بود و به درستی ماهیت اتفاقی را که برایش افتاده بود نمی‌شناخت لکن به سرعت با آن خو گرفت... (همان، ص ۱۲-۱۱).

وقتی می‌گوییم دین امری بشری است، منظور این است که پیامبر (ﷺ) به میان آدمیان می‌آید، پایه پای آنها حرکت می‌کند گاهی به این سو، گاهی به آن سو می‌رود. گاهی به جنگ، گاهی به صلح کشیده می‌شود، گاهی مقابل دشمنان و گاهی مقابل دوستان نادان قرار می‌گیرد و در هر یک از این موارد هم مواجهه‌ای خاص و درخور شرایط می‌کند و دین مجموعه برخوردها و موضعگیریهایی تدریجی و تاریخی پیامبر (ﷺ) است و چون شخصیت پیامبر (ﷺ) مؤید است و عین وحی است هر چه می‌کند و می‌گوید نیز مقبول و مؤید است... اسلام یک کتاب یا مجموعه‌ای از اقوال نیست، بلکه یک حرکت تاریخی و تاریخ مجسم یک مأموریت است. بسط تاریخی یک تجربه تدریجی الحصول پیامبرانه است. شخصیت پیامبر در اینجا محور است و آن، همه آن چیزی است که خداوند به امت مسلمان داده است و دین حول این شخصیت می‌تند و می‌چرخد و همانا تجربه درونی و بیرونی است که پیامبر از سر می‌گذارد و هر چه آن خسرو می‌کند شیرین است... بدین قرار دین تجربه روحی و اجتماعی پیامبر است و لذا تابع اوست و از آن جا که این تجارب گزاف نیست برای همه پیروان و شخص پیامبر نیز متبع و الزام آور است» (همان، ص ۱۹).

«پیامبر (ﷺ) نیز که همه سرمایه‌اش شخصیتش بود؛ این شخصیت محل و موجد و قابل و فاعل تجارب دینی و وحیی بود و بسطی که در شخصیت او می‌افتاد به بسط تجربه و بالعکس منتهی می‌شد و لذا وحی تابع او بود نه او تابع وحی و هر آن چه خسرو می‌کند شیرین بود... او نه تابع جبرئیل، که جبرئیل تابع او بود و ملک را او نازل می‌کرد» (همان، ص ۱۴ - ۱۳).

«این که ملکی مثل پرنده‌ای بر پیامبری نازل شود و در گوش او یا در دل او حرفی می‌خواند و او هم یاد می‌گیرد و به دیگران درس می‌دهد من چنین تلقی ندارم... شما که می‌گویید پیامبر این سخنان را خودش نگفته و خودش نیافریده و از وجود او نجوشیده، بلکه یک ملکی از

بیرون به او القا کرده؛ من می‌توانم از شما بپرسم که آن ملک آن سخن را از کجا آورده؟ یک ملک دیگری به آن ملک گفته یا این که خودش یافته» (فصل نامه فراراه، ص ۲۰).

«به اشاره بگوییم که کلام باری را، عین کلام پیامبر دانستن، بهترین راه برای حل مشکلات کلامی تکلم باری است» (سروش، ۱۳۷۹، ص ۱۴).

«ثانیاً، پیامبر (ﷺ) به خلوت اکتفا نکرد و در گوشه‌ای انزوا نگزید، بلکه به میان مردم آمد و مواجهه با مسائل روزگار خود را فریضه دانست، دشمنی‌ها و دوستی‌های فراوان بر او باریدند و تجربه بیرونی او را شکوفاتر و پخته‌تر کردند؛ یعنی به بسط و فربهی آیین او مدد رساندند. به عبارت دیگر داد و ستد پیامبر با بیرون از خود قطعاً در بسط رسالت او و در بسط تجربه پیامبرانه او تأثیر داشت ... ورود پیامبر به صحنه اجتماع را می‌توان مانند ورود یک معلم به صحنه درس دانست. من این رابطه را رابطه دیالوگی، یا داد و ستدی نام می‌دهم. استادی که پا به کلاس می‌گذارد، اجمالاً می‌داند چه نکاتی و مطالبی را می‌خواهد به شاگردان القا کند. این حد از مسأله برای استاد قابل ضبط و تهیه و پیش بینی است؛ اما از این مرحله به بعد همه چیز از جنس امکان است نه ضرورت، و لذا غیر قابل پیش بینی و در عین حال مؤثر در تعلیم و تعلم است. استاد دقیقاً نمی‌داند در کلاس چه پیش خواهد آمد، شاگردان چه سؤالاتی مطرح خواهند کرد چه کج فهمی‌هایی صورت خواهد گرفت، چه عذرهایی برای کم کاری خود خواهند تراشید. رابطه معلم و شاگردان در کلاس یک رابطه القایی یک سویه محض نیست، بلکه معلم بدون این که پیام اولیه و اصلی خود را فراموش کند با شاگردان وارد داد و ستد می‌شود و این داد و ستد و گفت و شنود است که کلاس او را شکل و سامان می‌دهد ...، پیامبر اسلام هم در میان امت خود چنین وضعی داشت. وقتی می‌گوییم دین امری بشری است، منظورمان نفی روح قدسی آن نیست، منظور این است که پیامبر (ﷺ) به میان آدمیان می‌آید، پا به پای آن‌ها حرکت می‌کند، گاهی به این سو و گاهی به آن سو می‌رود ... و دین مجموعه برخوردها و موضع‌گیری‌های تدریجی و تاریخی پیامبر است» (همان، ص ۱۹-۱۷).

این‌ها و ده‌ها عبارات دیگر که مبین نظریه تجربه نبوی است، مورد قبول سایر دانشمندان و علمای اسلامی نیست.

آنچه از عبارات فوق (و عبارات دیگری که نقل نشد) استفاده می‌شود این است که به نظر ایشان، کلام باری عین کلام پیامبر است؛ یعنی قرآن که «کلام الله» اش می‌نامیم عین ساخته و پرداخته پیامبر است و پیامبر خود موجد و قابل و فاعل تجارب دینی و وحی بود؛ لذا وحی تابع او بود نه او تابع وحی؛ او ملک را نازل می‌کرد، نه آن که ملک از طرف خدا بر او برای ابلاغ وحی نازل می‌شد، بلکه وحی همان تجربه نبوی است و تجربه نبوی نیز همان تفسیر و تبیین پیامبر از مواجهه خود با خداست. این ادعا از مطالب ذیل به دست می‌آید: «ملکی مانده پرنده‌ای بر پیامبر نازل شود و در گوش او یا در دل او حرفی می‌خواند و او هم یاد می‌گیرد و به دیگران درس می‌دهد، من چنین تلقی ندارم. شما که می‌گویید پیامبر این سخنان را خود نگفته و خود نیافریده و از وجود او نجوشیده، بلکه ملکی از بیرون به او القا کرده، من می‌توانم از شما بپرسم که آن ملک آن سخن را از کجا آورده؟ یک ملک دیگری به او گفته یا این که خودش یافته»؛ یعنی پیامبر هیچ برنامه از پیش تعیین شده‌ای ندارد و دین در واقع همان تجربه روحی و اجتماعی اوست که فقط به شخص او قیام دارد و در گذر زمان شکل بیرونی می‌گیرد و در قالب زبان و کلامی به نام قرآن یا کتاب دیگر آسمانی بیانش می‌کند، پس هم خود آن تجربه دینی بر حسب کوتاهی و بلندی عمر پیامبر کوتاه و بلند می‌شود و هم کتاب آسمانی که زبان و بیان آن تجربه است کاهش و افزایش پذیر است و هر چه بر عمر شکل‌گیری اش افزوده شود کامل‌تر خواهد بود.

به هر حال خطوط کلی این تئوری را می‌توان موارد ذیل دانست:

- ۱- وحی، نوعی تجربه دینی است؛
- ۲- تجربه دینی، همان تفسیر و تبیین مواجهه پیامبر با خداست؛
- ۳- این تجربه تکامل‌پذیر و بسط‌پذیر است؛
- ۴- مأموریت نبوی پایان یافته؛ اما مجال برای بسط تجربه نبوی همچنان موجود است؛

۵. اسلام یک کتاب یا یک مجموعه‌ای از سخنان نیست، بلکه بسط تاریخی تجربه تدریجی المحصول پیامبرانه است.

۶. وحی تابع پیامبر بود نه پیامبر تابع وحی.

بررسی

با دقت در این دیدگاه روشن می‌شود که بین این دیدگاه و دیدگاه‌های اعراب عصر جاهلی و دانشمندان مادی عصر روشن‌گری فرقی نیست؛ چرا که حقیقت و ماهیت همه این دیدگاه‌ها را یک چیز تشکیل می‌دهد و آن بشری بودن وحی و دین است؛ و این که وحی کلام خود پیامبر است و از درون او می‌جوشد و او متخیلات خود را به صورت جبرئیل می‌دید و اندیشه‌های خیال پردازانه خود را به عنوان وحی می‌شنید؛ و گر نه، نه جبرئیلی در کار بود نه صدایی؛ همه این‌ها از درون خود پیامبر می‌جوشید؛ لذا تعبیر صاحب مقاله «بسط تجربه نبوی» که می‌گوید: «پیامبر چنین می‌بیند که «گویی» کسی نزد او می‌آید و در گوش و دل او پیام‌ها و فرمان‌هایی را می‌خواند؛ قابل تأمل و دقت است؛ زیرا تعبیر «گویی» یعنی «انگار»، «خیال»، «پندار» و «گمان»؛ یعنی واقعیتی در کار نبود. این‌ها همه حالات روانی و نعوذ بالله. خیال‌پردازی شخصی است که تحت تأثیر باورها و فرهنگ و القائات محیط زندگی خویش احساس یا تجربه درونی به وی دست داده و چنان تصور کرده که انگار یا گویا کسی که به پندار آن زمان فرشته‌اش می‌نامیدند، پیام‌ها و فرمان‌هایی را بر او القا می‌کند.

بر این اساس، حقیقت سخن مخالفان وحی و نبوت از صدر اسلام تاکنون یکی است، هر چند عبارات متعدد و بعضاً در لباسی زیبا و محترمانه ارائه می‌شود؛ زیرا تعبیر «وحی نفسی» عصر روشنگری عبارت محترمانه سخن مجنون یا جن زده عصر جاهلی است؛ کما این که «تجربه نبوی» نیز تعبیر دیگری از همان «وحی نفسی» است؛ لکن با تعبیراتی زیباتر و پسندیده‌تر.

این در حالی است که قرآن از وحی و جبرئیل به عنوان دو حقیقت یاد می‌کند که پیامبر جبرئیل را دیده و از او پیام‌ها را دریافت کرده و در این دیدن و شنیدن نه عقل و قلب او اشتباه کرده، نه چشم او

خطا کرده است: «ما کذب الفؤاد ما رأی افتمارونه علی ما یری، و لقد راه نزلة اخرى عند سدرة المنتهی ... ما زاغ البصر و ما طغی، لقد رأی من آیات ربه الکبری؛ آن چه را چشم دید، دل تکذیب نکرد. آیا با او درباره آنچه دیده است (جبرئیل) مجادله می‌کنید؟ او بار دیگر جبرئیل را دیده است نزد سدرة المنتهی ... چشم او نلغزید و خطا نکرد او آیات بزرگ پرورگار خود را دید» (نجم، ۱۱ تا ۱۸).

با مقایسه این آیات و کلماتی که از مقاله بسط تجربه نبوی نقل شد، باطل بودن این نظریه روشن می‌شود و در واقع آیات فوق صریحاً بر ردّ این نظریه است؛ زیرا بر اساس این دیدگاه آن چه را پیامبر دیده و شنیده غیر واقعی و محصول تجربه نفسانی و درونی او بوده است، در حالی که قرآن برای همه آن‌ها حقیقت قائل شده و معتقد است که ابزار شناخت پیامبر اعم از حواس (چشم و ...) و عقل هیچ یک دچار خطا و اشتباه نشده است.

به هر حال پیامبران آسمانی، خردمندترین و واقع‌گراترین مردم جهان بودند که پیوسته از طریق پند و نصیحت و عقل و برهان به هدایت مردم می‌پرداختند. چنین افرادی نمی‌توانند بسان افراد گوشه‌گیر و زاویه نشین باشند که بر اثر بریدن از مردم مخزن خیال را تقویت کنند تا بر اثر تقویت قوه تخیل، آرزوهای خود را حاضر و ناظر ببینند.

به علاوه با توجه به معنای تجربه دینی، عبارت مقاله بسط تجربه نبوی که می‌گوید: «به اشاره بگویم که کلام پیامبر را عین کلام باری دانستن بهترین راه حل مشکلات کلامی تکلم باری است ...» (سروش، ۱۳۷۹، ص ۱۴)؛ قابل تأمل است؛ زیرا با صرف نظر این که این راه بهترین راه حل مشکلات کلامی تکلم باری است یا نه و اصلاً ربطی به آن مسأله دارد یا نه، این پرسش مطرح است که آیا کسی که وحی را نوعی تجربه دینی (رو به رو شدن پیامبر با خدا) می‌داند، می‌تواند از عینیت و این همانی کلام باری با کلام پیامبر دم بزند؟ اگر وحی تجربه است اساساً از سنخ زبان نیست؛ پس سخن گفتن از عینیت زبان پیامبر با زبان باری باطل و بی‌معناست. حق تعالی وحی زبانی ندارد تا با زبان پیامبر یکی باشد و زبان پیامبر نیز لباسی است که پیامبر به تجربه‌اش پوشانده است. خلاصه این که خدا طبق دیدگاه تجربه دینی، وحی زبانی ندارد و پیامبر هم زبان را بر تن تجربه‌اش پوشانده است (قائم‌نیا،

۱۳۸۱، ص ۲۱۷). بلی این سخن طبق دو دیدگاه دیگر یعنی گزاره‌ای و به ویژه افعال گفتاری، قابل طرح است که زبان پیامبر با زبان وحی عین همنند یا غیر هم.

دوم - لوازم نظریه بسط تجربه نبوی

چنان که اشاره شد این نظریه دارای لوازمی است که پذیرفتن به لوازم آن برای یک فرد مسلمان مشکل، بلکه غیر ممکن است، و من فکر نمی‌کنم صاحب این نظریه که یک مسلمان شیعی مذهب است به این لوازم ملتزم باشد هر چند که مقدمات آن را پذیرفته است. به هر حال لوازم نظریه عبارت است از:

۱- انکار وحی قرآنی؛

۲- انکار نبوت؛

۳- انکار ختم نبوت؛

۴- نقص دین؛

۵- نفی اسلام به عنوان مجموعه‌ای منسجم.

علاوه بر این‌ها ایرادهای دیگری نیز به نظر می‌رسد که باید مطرح شود. برخی از ایرادهای فوق در این مقاله و بعض دیگر در مقاله بعدی مطرح می‌گردد:

۱- انکار وحی قرآنی

عبارات بسیاری در کتاب بسط تجربه نبوی وجود دارد که مخالف صریح وحی به معنای قرآنی آن است و به انکار وحی به گونه‌ای که مورد اعتقاد مسلمانان است، منجر می‌گردد؛ نظیر بشری بودن دین. وحی را به معنای تجربه دینی دانستن و این که وحی، تفسیر پیامبر از مواجهه خود با خداست و امثال این‌ها.

الف - دین بشری

صاحب نظریه بسط تجربه نبوی، در مقدمه کتابش می‌گوید: «در قبض و بسط تئوریک شریعت، سخن از بشری بودن و تاریخی بودن و زمینی بودن معرفت دینی می‌رفت و اینک در بسط تجربه نبوی، سخن از بشریت و تاریخت خود دین و تجربه دینی می‌رود» (سروش، ۱۳۷۹، ص ۷).

بررسی: وقتی این جمله را خواندم به یاد داستانی در صدر اسلام افتادم که وقتی پیامبر (ص) رسالتش را علنی نمود و رسماً قرآن را در مسجد الحرام و همه جا برای مردم خواند، مشرکین مکه، نزد شخصی به نام «ولید بن مغیره مخزومی» که بزرگ و صاحب علم و مال و عشیره فراوان بود، جمع شدند و از او خواستند که درباره قرآن و شخص پیامبر (ﷺ) نظر دهد، به گونه‌ای که همه بعداً طبق آن نظر با پیامبر برخورد کنند. او نیز فکرش را به کار گرفته طرح‌هایش را مطرح و از مردم نیز نظرخواهی کرد؛ و در نهایت نظر شاعر بودن، کاهن بودن، مجنون بودن پیامبر را نپذیرفت و گفت: آثار هیچ یک از شاعر، کاهن و مجنون بودن در پیامبر نیست؛ ولی خود سرانجام نظر داد که قرآن کلام بشر است نه خدا و وحی، لکن کلام معمولی و عادی نیست؛ بلکه کلامی است سحرآمیز که در قلب‌ها مؤثر واقع می‌شود؛ بنابراین پیامبر ساحر و سحرش هم مؤثر است و این کلمات را خود می‌سازد و آن را به نام وحی آسمانی به خورد مردم می‌دهد؛ لذا مشرکین مکه بعد از این یک صدا پیامبر را ساحر خواندند. این داستان در سوره مدثر از آیه ۱۸ به بعد بتفصیل آمده و خداوند دوبار «مرگ بر ولید!» را تکرار کرده است: «آه فکر و قدر فقتل کیف قدر، ثم قتل کیف قدر، ثم نظر، ثم عبس و بسر، ثم ادبر و استکبر فقال ان هذا الا سحر یؤثر، ان هذا الا قول البشر؛ و او (ولید بن مغیره) [برای مبارزه با قرآن] اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت، مرگ بر او باد! چگونه مطلب [و نقشه‌های شیطانی خود] را آماده نمود؛ سپس نگاهی افکند، بعد چهره در هم کشید و عجولانه دست به کار شد؛ سپس پشت [به حق] کرد و تکبر ورزید، و سرانجام گفت: این [قرآن] چیزی جز یک سحر جالب همچون سحر پیشنیان نیست، این قرآن جز سخن انسان نیست».

تمامی مفسران شیعه و سنی وقتی به تفسیر این آیات رسیدند به این شأن نزول و داستان اشاره کرده‌اند. منظور از نقل این داستان و اشاره به آیات مذکور این است که صاحب بسط تجربه نبوی اصرار

دارد که قرآن کلام و تجربه پیامبر است؛ و این که می‌گویند کلام الله است به خاطر آن است که کلام باری عین کلام پیامبر است (همان، ص ۱۴). آیا این سخن انکار وحی و کلام خدا بودن قرآن نیست؟ و آیا این همان سخن ولید بن مغیره نیست، که گفت: «ان هذا آلا قول البشر»؟! وقتی که دین بشری شد، نه الهی و منظور از کلام باری هم همان کلام پیامبر؛ دیگر جایی برای وحی آسمانی باقی خواهد ماند؟!

ب - تفسیر وحی به تجربه نبوی

دیدگاه تجربه دینی - چنان که گفته شد - وحی را مواجهه پیامبر با خدا می‌داند که پیامبر در این مواجهه، خدا را تجربه می‌کند و سپس تجربه خود را به دیگران انتقال می‌دهد، نه این که بر پیامبر مطالبی در قالب وحی نازل می‌شود. این طرز تلقی از وحی بر خلاف صریح آیات قرآن است. در این رابطه آیات بسیاری وجود دارد که وحی کلام خداست و از طرف خدا (با واسطه یا بی واسطه) بر پیامبر با زبانی خاص القا می‌شود و پیامبر چیزی از پیش خود ندارد. هر چه می‌گوید از وحی است و تعبیر انزال و نزول خود بهترین شاهد است که ما ذیلاً به برخی از آن آیات اشاره می‌کنیم:

- «انا سنلقى عليك قولاً ثقیلاً» (مزمّل، ۵)؛

- «و انك لتلقى القرآن من لدن حكيم عليم» (نمل، ۶)؛

- «و كذلك اوحينا اليك قرآناً عربياً» (شوری، ۷)؛

- «ما كان لبشر ان يكلمه الله آلا وحياً او من وراء حجاب او يرسل رسولا فيوحى باذنه ما يشاء»

(شوری، ۵۱)؛

- «كتاب احكمت آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير» (هود، ۱)؛

- «انا انزلناه قرآناً عربياً لعلكم تعقلون» (يوسف، ۲)؛

- «ذالك بأن الله نزل الكتاب بالحق» (بقره، ۱۷۶)؛

- «بالحق انزلناه و بالحق نزل» (اسراء، ۱۰۵)؛

- «تبارك الذي نزل الفرقان على عبده» (فرقان، ۱)؛

- «انا انزلناه في ليلة القدر» (قدر، ۱)؛

- «انا انزلناه فی لیلة مبارکة» (دخان، ۲).

از این آیات و آیات دیگر با صراحت استفاده می‌شود که قرآن مجموعه حقایقی است که از طرف خدا بر پیامبر نازل شده، در هیچ جا سخن از تجربه باطنی پیامبر نیست و کمترین اشاره‌ای در آیات قرآن دیده نمی‌شود که قرآن جوشیده از درون پیامبر است. بنابراین تئوری تجربه نبوی انکار صریح سخن پیامبر است که با تأکید فراوان و قاطعیت تمام قرآن را «نازل شده از سوی خدا» معرفی می‌کند و می‌گوید که من، جز از وحی تبعیت نمی‌کنم: «ان اتبع الا ما یوحی الی» (انعام، ۵۰). صاحب نظریه می‌گوید: «پیامبر تابع وحی نبود، بلکه وحی تابع پیامبر بود» در حالی که باز قرآن در بعضی از آیات پس از ذکر مطلبی که بر پیامبر القا شده است، می‌گوید: «تو از پیش خود این‌ها را نمی‌دانستی؛ این ما بودیم که تو را نسبت به آن آگاه کردیم؛ تلک من انباء الغیب نوحیها الیک ما کنت تعلمها انت و لا قومک من قبل هذا» (هود، ۴۹) و «نحن نقص علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرآن و ان کنت من قبله لمن الغافلین» (یوسف، ۳).

همچنین آیات تحدی دلالت صریح دارند که قرآن ساخته و پرداخته بشر نیست؛ زیرا اگر آیات قرآن تفسیر و تبیین خود پیامبر (ﷺ) از مواجهه او با خدا بود، دیگر تحدی به این که جن و انس نمی‌توانند مانند آن را بیاورند (اسراء، ۸۸)؛ معنا نداشت و اساساً آیات تحدی برای رویارویی با کسانی است که می‌گفتند: پیامبر خود این سخنان را انشا می‌کند و به خدا نسبت می‌دهد؛ لذا تعبیر به افترا می‌کردند و یا قرآن را سخن شخص جن زده معرفی می‌کردند: «افتری علی الله کذباً ام به جتته» (سبا، ۸). قرآن در پاسخ آن‌ها فرموده است که از این نوع افتراها شما هم ده سوره بیاورید: «قل فأتو بعشر سور مثله مفتریات» (هود، ۱۳). همچنین در مقابل کسانی که تردید داشتند که این کلام، کلام خداست و احتمال می‌دادند که ساخته و پرداخته پیامبر باشد فرمود: «و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فأتو بسورة من مثله» (بقره، ۲۳).

و نیز در آیه‌ای، قرآن به عنوان کلام الله معرفی شده (نه کلام رسول) آن جا که برخی از مشرکان از پیامبر خواستند که اجازه دهد قبل از ایمان آوردنشان در جلسات پیامبر شرکت کنند و کلام الله را

بشنوند و سپس تصمیم بگیرند؛ خداوند به پیامبر فرمود: «و ان احد من المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله ...» (توبه، ۶).

از تمامی این آیات بخوبی استفاده می‌شود که دیدگاه تجربه دینی و این که وحی، کلام پیامبر است نه کلام خدا، نظری ناصواب و بر خلاف صریح قرآن است. براسستی نویسنده مقاله «بسط تجربه نبوی» این آیات را چگونه معنا می‌کند؟! و بر چه مبنایی خود را ملزم به مخالفت صریح با این همه آیات می‌بیند؟! این آیات، متشابه هم نیستند که بگوییم در تفسیر و فهم آن، اشتباه رخ می‌دهد، بلکه آیات محکمت و صریحند.

و همچنین آیات ۴۴ تا ۴۷ سوره‌ال ۹۹ حاقه با صراحت تمام نظریه تجربه نبوی را رد می‌کند و می‌گوید: «و لو تقول علينا بعض الأقاويل، لأخذنا منه باليمين، ثم لقطعنا منه الوتين، فما منكم من احد عنه حاجزين؛ هرگاه او سخنی از خود می‌گفت و به ما نسبت می‌داد، ما او را با قدرت می‌گرفتیم، و سپس رگ قلبش را قطع می‌کردیم، و احدی از شما نمی‌توانست مانع شود و از او حمایت کند».

چنان که ملاحظه می‌کنید در این آیات از گفتن سخن و نسبت دادن آن به خدا بشدت نهی و تهدید شد؛ در حالی که طرفداران تئوری تجربه نبوی می‌گویند قرآن و همه آن چه پیامبر می‌گوید ساخته و پرداخته خود پیامبر است و از درون او می‌جوشد؛ لکن پیامبر آن را وحی و کلام الهی می‌نامد، زیرا آن چه پیامبر نام آن را وحی می‌نهد و مسلمانان آن را کلام خدا می‌خوانند، تفسیر و تبیین پیامبر از مواجهه او با خداست، نه کلام خدا.

همچنین در آیاتی از قرآن کریم آمده است که برنامه پیامبر (ﷺ) از طرف پروردگار با نزول دفعی قرآن از پیش تعیین شده است و قرآن قبل از نزول تدریجی بر قلب پیامبر به نحوی وجود داشت در حالی که طبق بسط تجربه نبوی، اختیار وحی دست پیامبر است؛ زیرا هر وقت کنشی از بیرون روی دهد، او هم بی درنگ واکنشی فراخور آن از خود نشان می‌دهد و این بر خلاف تعریفی است که قرآن از وحی دارد؛ زیرا بر اساس آیات قرآن، پیامبر هیچ اختیاری در وحی نداشته، بلکه مأمور به ابلاغ آن به همان نحوی است که به او داده شده است: «انا انزلنا قرآناً عربياً لعلکم تعقلون»

(یوسف، ۲) و «آته فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم» (زخرف، ۴) و «بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ» (بروج، ۲۱-۲۲) طبق این آیات، قرآن و برنامه‌های پیامبر از قبل تعیین شده بود و پیامبر باید همان برنامه تعیین شده را ابلاغ نماید، نه آن که در مقابل هر کنشی واکنشی از خود نشان دهد.

همچنین در آیه ۱۵ سوره یونس می‌فرماید: «و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات، قال الذین لا یرجون لقائنا انت بقرآن غیر هذا او بدله قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا ما یوحی الی انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم» طبق این آیه پیامبر هیچ اختیاری از پیش خود در تغییر و تبدیل وحی ندارد، بلکه مأمور است از وحی همان گونه که بر او نازل شده تبعیت نماید، پس این که پیامبر بتواند از پیش خود در مقابل هر خواست و کنشی، واکنشی نشان دهد، سخنی به صواب نیست.

۲- انکار نبوت

در بررسی تجربه نبوی، آگاهی از گوهر و حقیقت پیامبری امری ضروری و لازم است؛ زیرا پیامبران بی تردید تأثیرات عمیقی بر جوامع خود و فرهنگ بشری داشته‌اند؛ ولی برخی از شخصیت‌ها و صاحبان مکاتب نیز چنین بوده، تحولی در جامعه ایجاد کرده‌اند. اینک جای این سؤال است که قوام و حقیقت پیامبری به چیست؟ و چه ارکان و مقرراتی دارد که در بین این تأثیرگذاران یکی به نام پیامبر الهی شناخته می‌شود و دیگری به عنوان یک نابغه و یا یک حاکم عدالت گستر و یا ستم پیشه؟

صاحب نظریه تجربه نبوی در پاسخ این سؤال چنین می‌گوید:

«به همین سبب بزرگان ما بر تجربه دینی و وحیانی پیامبر تکیه کرده، پیامبر را کسی دانسته‌اند که می‌تواند از مجاری ویژه‌ای به مدرکات ویژه‌ای دست پیدا کند که دیگران از دست یافتن به آن‌ها ناتوان و ناکارآمدند، پس مقوم شخصیت و نبوت انبیا و تنها سرمایه آن‌ها وحی یا به اصطلاح امروزه تجربه دینی است» (سروش، ۱۳۷۹، ص ۳).

بررسی: بدون تردید پیامبری پیامبر به وحی است و پیامبر کسی است که ارتباط ویژه‌ای با خدا دارد و از طریق این ارتباط، حقایقی را از او یاد می‌گیرد و در اختیار امت قرار می‌دهد، و همچنین

گرفتن وحی از راه‌های ویژه‌ای است که در دسترس همگان نیست؛ اما در عبارت فوق خلط‌هایی صورت گرفته که باید به آن‌ها اشاره شود و آن‌ها عبارتند از:

الف - این که گفته‌اند بزرگان ما بر تجربه دینی و وحیانی تکیه کرده‌اند، کدام یک از بزرگان ما بر تجربه دینی تکیه کرده است؟ تجربه دینی یا وحیانی، دو اصطلاح خاصی هستند که هر کدام امروزه بار خاصی دارد و هر دو دوره مدرن بین متکلمان مسیحی مطرح شده‌اند. در بین دانشمندان اسلامی تنها اقبال لاهوری در کتاب احیای فکر دینی در برخی موارد، از تجربه دینی سخن گفته است، آن هم در مقام تفاوت پیامبر و عارف از تجارب پیامبر سخن می‌گوید و در صدد یکی دانستن وحی با تجربه دینی نیست و بر تجارب دینی پیامبر در مقام گوهر پیامبری تأکید ندارد؛ پس تجارب دینی و وحیانی را به بزرگان اسلام نسبت دادن کار درستی نبوده است؛ زیرا آن چه بزرگان در بحث ویژگی‌های پیامبر و تفاوت او با دیگران گفته‌اند، به جنبه معرفتی مربوط است و این که وحی از راه ویژه‌ای اخذ می‌شود و دریافت آن برای همگان میسر نیست، با تأکید بر تجارب وحیانی و دینی تفاوت دارد و نباید این دو را با هم خلط کرد.

ب - چنان که گفته‌ایم در باب سرشت وحی، سه دیدگاه وجود دارد: گزاره‌ای، افعال گفتاری و تجربه دینی. طبق دیدگاه گزاره‌ای، حقیقت نبوت و پیامبری دریافت مجموعه‌ای از گزاره‌ها از خداوند است و پیامبر کسی است که با خدا ارتباط برقرار و گزاره‌هایی را از این طریق دریافت می‌کند. طبق دیدگاه افعال گفتاری مقوم نبوت، داشتن ارتباط زبانی با خداست به گونه‌ای که خدا در این ارتباط، افعال گفتاری را انجام داد، و بنابر دیدگاه تجربه دینی، مقوم پیامبری، داشتن تجربه وحیانی است؛ یعنی پیامبر کسی است که خدا را تجربه می‌کند و این تجربه معرفت زاست. حقایقی که با عنوان حقایق وحیانی مشهورند در واقع تفاسیر تجربه پیامبرند. اگر ما در بین این سه دیدگاه به دیدگاه گزاره‌ای و یا افعال گفتاری در باب وحی معتقد باشیم، رابطه تجربه وحیانی با وحی، رابطه لازم و ملزوم خواهد بود؛ یعنی همراه با اخذ گزاره‌های وحیانی و یا همراه با ارتباط زبانی، پیامبر تجربه‌ای از جانب خدا دارد که همان تجربه وحیانی است. بنابراین خلط وحی با تجربه وحیانی و یکی دانستن آن‌ها

باعث انکار رسالت به معنای مورد اعتقاد مسلمانان و غلط اندازی‌های فراوانی می‌شود؛ یعنی همان چیزی که صاحب مقاله «بسط تجربه نبوی» دچار آن شده است.

ج - در اسلام زبان وحی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و به صورت کتاب تجلی یافته است، پیامبر هم اگر تجربه و حیانی داشته باشد، این تجربه وحی نخواهد بود؛ بلکه وحی همان کتاب است: «انا انزلناه قرآناً عربیاً» (یوسف، ۲) و كذلك اوحینا الیک قرآناً عربیاً» (شوری، ۷). نه تنها قرآن عربی است، بلکه وحی قرآن عربی است. قرآن که کتاب الهی و وحی است عربی است. بنابراین، وحی تنها تجربه پیامبر نیست، بلکه القای حقایقی است به پیامبر و از این بالاتر خدا جملاتی معنا دار را به زبان عربی به پیامبر اظهار کرده است و با این جملات مضامین خاصی را به او انتقال داده است.

در اسلام، وحی نه تنها با «زبان وحی» گره خورد، بلکه سخن از القا، انزال و تنزیل کتاب در میان است؛ ولی در دیدگاه تجربه دینی وحی رو به رو شدن پیامبر با خداست و زبان وحی برخاسته از این تجربه است. آنچه میان خدا و پیامبر گذشته، صرفاً تجربه‌ای و حیانی بوده است، یعنی پیامبر چنان دیده است که «گویی» کسی نزد او آمده، پیام‌هایی را به او داده و سخنانی را به او گفته است؛ اما در واقع افعال گفتاری صورت نگرفته است. پیامبر تنها تجربه‌ای را از سر گذرانده است و حقایقی را که از این میان یافته است به زبان عربی بیان می‌کند. این سخن معنایش این نیست که خدا به زبان عربی با پیامبر سخن گفته است، بلکه زبان عربی که زبان وحی است، متأخر و برخاسته از وحی است؛ ولی در اسلام زبان وحی که در کتاب تجلی یافته است در متن خود وحی است، پس این که گفته بود: «... و تنها سرمایه آن‌ها همان وحی یا به اصطلاح امروز، تجربه دینی است»؛ سخنی صحیح نیست؛ زیرا تجربه غیر از وحی است و زبان وحی با تجربه فرق دارد و تعبیر وحی به تجربه، در حقیقت بازگشتش به انکار نبوت مورد اعتقاد مسلمانان است.

د - تجربه بودن وحی با مسیحیت فعلی سازگار است نه با اسلام؛ زیرا در اسلام «زبان وحی» و کتاب در وحی محوریت دارد؛ ولی در مسیحیت کتاب و زبان وحی محوریت ندارد. بر اساس دیدگاه تجربه

بودن وحی باید گفت خدا برای مسیحیان در حضرت عیسی تجلی کرد و برای مسلمانان در قرآن^۱. از این رو، در اسلام کتاب و در مسیحیت شخص، محور است وحی خدا در اسلام با القای حقایق و انجام افعال گفتاری از جانب خدا همراه است و در مسیحیت وحی به معنای تجربه خدا از جانب عیسی مسیح (ع) است؛ اگر هم در مسیحیت گاهی از سخن گفتن خدا با بشر صحبتی به میان آمده، چنان چشمگیر و برجسته نیست و اگر در اسلام احیاناً از حالات و تجارب و حیانی پیامبر سخن به میان آمده است به اندازه‌ای محوریت ندارد که وحی اسلامی را تحت الشعاع خود قرار دهد. بنابراین وقتی در اسلام محوریت را به تجارب و حیانی می‌دهیم گویا به جای اسلام از مسیحیت سخن می‌گوییم؛ چرا که در اسلام، وحی سخن گفتن خدا با پیامبر است: «و کلم الله موسی تکلیماً» (نساء، ۱۶۴) وحی به معنای تکلیم، سخن گفتن و انجام دادن افعال گفتاری است. تجربه‌ای که پیامبر هنگام این نوع سخن گفتن دارد (تجربه و حیانی) در متن وحی نیست، بلکه در حاشیه آن است، پس نباید گفت: «وحی یا به اصطلاح امروز، تجربه دینی» چون این دو با هم فرق دارند (قائم‌نیا، ۱۳۸۱، ص ۲۰۵، ۲۰۸)

ه - چنان که در ابتدای بحث اشاره شد، در تاریخ بشر، تاریخ سازان بزرگ ظهور کرده‌اند که بسیاری از آن‌ها پیامبران الهی و برخی مصلحان بزرگ و بعضی هم جنایتکاران بزرگ و سردمداران تباهی بودند. برای تشخیص این که کدام یک از این تاریخ سازان پیامبر و کدام یک مصلح و چه کسی مفسد است، علامت‌ها و معیارهایی را برای تفاوت آنان گفته‌اند که در رأس همه آن‌ها ارتباط و حیانی با خدا قرار دارد که اگر این معیار نباشد، تشخیص پیامبر از سایر مصلحان کار مشکلی خواهد بود؛ زیرا غیر از ارتباط و حیانی با خدا سایر ملاک‌ها می‌تواند در مصلحان بزرگ هم وجود داشته باشد ولو به صورت کم رنگ‌تر، به هر حال آن ملاک‌های تفاوت عبارتند از:

۱- برقراری رابطه و حیانی با خدا؛ ۲- حق‌گرایی؛ ۳- عدل‌گرایی؛ ۴- مردم‌گرایی؛ ۵- اخلاق‌گرایی؛

۶- از خودگذشتگی برای تکامل انسان‌ها و...

این‌ها صفات برجسته انبیاست و غیر از ملاک اول را در مصلحان بزرگ هم می‌توان یافت؛ ولی

۱. علی (علیه السلام) فرمود: «خدا برای بشر در کتابش تجلی کرد؛ فتجلی لهم سبحانه فی کتابه» (نهج البلاغه، خطبه ۱۴۷، ...).

تاریخ سازان ستم پیشه، نه تنها به این اصول پایبند نبودند، بلکه بعضی‌ها مانند فرعون، نمرود، چنگیز، هیتلر و ... جز برای خود اصلاتی قایل نبودند و تنها در محور خود می‌چرخیدند. به هر حال تنها ملاک و معیار اختصاصی که حتی در مصلحان هم یافت نمی‌شود، همان اخذ وحی و کلام الهی به صورت کتاب آسمانی است. حال اگر این هم مورد تردید واقع گردد و کلام خدا همان کلام پیامبر و ساخته و پرداخته پیامبر باشد، شناخت انبیا از سایر مصلحان دیگر ممکن نخواهد بود، و با این گونه سخن گفتن در مورد کلام خدا اصل نبوت مورد تردید و انکار قرار می‌گیرد.

نتیجه

خلاصه و حاصل مطالب مقاله عبارت است از:

- ۱- در مقدمه پیرامون بسط تجربه نبوی بحث و بررسی به عمل آمده و گفته شد که در طول تاریخ برای وحی در رسالت رسولان الهی تحلیلها و تفسیرها شده و هرکسی بر اساس برداشت خود از وحی توجیه کرده است که قدر جامع همه آن تفسیرها از عصر جاهلی گرفته تا عصر روشنگری این است که آنچه که پیامبران (ع) به نام وحی الهی به مردم ابلاغ می‌کردند ساخته و پرداخته خود آنها بود و آنها برای جلب رضای مردم آن را از ناحیه خدا معرفی می‌کردند و گرنه نه فرشته وحی در کار بود و نه وحی و گزارشی از خارج از ذهن آنها، بلکه وحی، همان حدیث نفسی که از روان ناآگاه و ضمیر مخفی آنها سرچشمه می‌گرفت، «تجربه نبوی» نیز سخنی غیر از این ندارد.
- ۲- وحی از دیدگاه اسلام با تمام اقسامش مورد بررسی قرار گرفته و گفته شد که وحی همان تعالیم الهی و القای حقایق از سوی پروردگار به قلب پیامبر است که پیامبر حق هیچ‌گونه دخل و تصرف در آن را نداشت بلکه مأمور بود آنچه که به او داده شده به بندگان خدا ابلاغ نماید و نه تنها حقیقت قرآن وحی است بلکه الفاظ آن نیز از جانب پروردگار است.
- ۳- وحی در انظار مختلف از اعراب جاهلی و روشنفکران مادی گرفته تا اندیشمندان غربی، از جمله دیدگاه تجربه دینی به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت و گفته شد که بیگانه‌ترین نظریه با نظر اسلام در دیدگاه اندیشمندان غربی، همین دیدگاه تجربه دینی است، که صاحب کتاب بسط تجربه نبوی از آن تبعیت کرده و درصدد توجیه آن برآمده است.
- ۴- در مراحل بعدی مقاله به توضیح و تشریح لوازم نظریه بسط تجربه نبوی پرداخته شد و توضیح داده شد که برای این نظریه لوازمی است که پذیرش آنها برای یک فرد مسلمان ممکن نیست، و در ادامه به تشریح دو لازمه از آن لوازم، «انکار وحی قرآنی و انکار نبوت» پرداخته و به تفصیل از آن سخن گفته است. بقیه لوازم این نظریه در مقاله بعدی بررسی خواهد شد.

مأخذ

- ۱- سبحانی، جعفر؛ مدخل مسایل جدید در علم کلام، ج ۲ (قم، مؤسسه تحقیقاتی امام صادق (ع)).
- ۲- سروش، عبدالکریم؛ بسط تجربه نبوی (چاپ سوم: تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۹).
- ۳- سروش، عبدالکریم؛ فصل نامه فراراه، سال اول، شماره اول.
- ۴- سید رضی؛ نهج البلاغه.
- ۵- شیخ حر عاملی، محمد بن الحسن؛ وسایل الشیعه، ج ۱۸ (تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۷۵ ش).
- ۶- قائمی نیا، علیرضا؛ وحی و افعال گفتاری (قم، انجمن معارف اسلامی، ۱۳۸۱).
- ۷- قرآن کریم.
- ۸- کاشانی، فیض؛ وافی، ج ۱ (بی تا).
- ۹- کلینی، محمد بن یعقوب؛ کافی؛ ج ۱ (تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق).
- ۱۰- مجلسی، محمدباقر؛ بحار الأنوار، ج ۱ (تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۶ ق).

